یاد یاران

ارجمندهاشمی، سید محمد

حضرت سالار روحیفدا امروز صبح در سعدآباد بزیارت دستخط مبارک مشرف شده‏ و با قرائت مندرجات آن صبح خوشی داشتم،از اینکه هنوز مستاءجر قدیمی خودتان را از قلب مبارک که مرکز عواطف پاک و بهترنی پناه‏گاه ارادتمندان است و میتوان در شاءن‏ آن بآیه و انی هدایه فمن دخله کان امنا متمسک شد خارج و جواب نفرموده‏اید یکدنیا متشکر و مفتخرم(چه خوب بود موجر بدجنس منزل مسکونی بنده هم بقدر یک خردل‏ عاطفه داشت و مثل تمام موجرین تهران که هر ساعت به هزاران عذر و بهانه مستاءجرین‏ بیچاره را دم کار میگیرند و بر مال الاجاره منازل بعناوین مختلفه می‏افزایند دست از سر بنده برمیداشت)حقیقتا"برای بنده که در هفت آسمان یک ستاره ندارم و در دنیا عشق‏ و علاقه‏ام تنها بایجاد روابط معنوی با دوستان و ازدیاد صمیمت‏های قلبی است بهترین‏ نتیجه عمر و محصول زندگانیم همان تراوشات محبت‏آمیز دوستان است که هریک بنوبه‏ خود هزار چند با اظهار مودتی مرا سرافراز نموده و باستقامت در عقیده خود امیدوارم‏ میسازند،با مراتب فوق وقتی بزیارت دستخط حضرت عالی که در سپاه دوستان من سمت‏ سالاری و بزرگی دارید موفق میشوم منتها درجه سعادت و کامرانی است،یقین بدانید باری حضرت عالی هم پرسش حال دورافتادگان ثوابش مساوی با بجا آوردن هزار حج‏ عمره است و امیدوارم همیشه در این شیوه مرضیه باقی و پایدار بمانید،من الاتفاق روز قبل حاجی میلانی که اخیرا"از مشهد به تهران آمده است در بنده منزل بودند و مدتی‏ بذکر خیر مکارم اخلاقی شما مشغول بودیم،اینکه بنده هم مدتی است درصدد تجدید مراتب بندگی برنیامده‏ام بواسطه گرفتاریهائی بوده است که شرح آن موجب تصدیع خاطر عالی بوده و موردی ندارد و الا حقه مهربان نام و نشان است که بود،ملاطفت‏های‏ بی‏پایان حضرت عالی همیشه در مدنظر من بوده و غیر قابل فراموشی است.اما حال‏ بنده بحمد الله خوب است و روزگاری را میگذرانم ولی کار زیاد و محدودیتهائیکه در این‏ شغل دارم اجازه نمیدهد که در میان این بازار پرجنجال خرید و فروش متاع حسن و زیبائی‏ که اسمش را تهران گذارده‏اند برای خود دست و پائی نموده و بنوبه خودم شکمی از عزا درآورم و برای من همینقدر است که گاهی از حواشی معرکه عشاق ناخنکی زده و بطور قاچاق‏ ساعتی را خوش بگذرانم آدرسی را که سابقا"راجع بانجمن مرقوم رفته بود اتفاقا"همسایه‏ بنده است.زیرا بنده منزل در همان کوچه اخباری است و تا منزل ایشان سی چهل قدم‏ فاصله دارد،با اینکه سالها است با این خانه امید عشاق حساب جاری و سروکار داشتم تا دیشب مجال نکرده بودم که خدمت ایشان برسم،دیشب بنابر اصرار میلانی ملعون سری‏ بآن مکان شریف زدیم و بهترین ارمغانی که در اینجا مدتی وقت مرا مشغول ساخت زیارت‏ تمثال مبارک بود که بر زیبائی اطاق پذیرائی مخدره افزوده بود،چون پالان من عوض شده‏ است ابتدا مرا نشناخت ولی وقتی خوب آخوند فهمش کردم و بجا آوردم فوق العاده اظهار خصوصیت نموده و ساعتی با ذکر صفات عالیه آندوست گرامی خوش گذراندیم با اینکه‏ بیش از یکسال است که مخلص باده گساری را کنار گذارده‏ام چون مقتضی موجود بود بسلامتی‏ شما جامی هم مبادله شد و خواهش کردند که سلام ایشان را خدمت حضرت عالی ابلاغ‏ نمایم و از تأخیر عرض و عریضه و جواب مرقومات بوسطه گرفتاری شخصی که داشته است‏ معذرت بخواهم و ما علینا الا البلاغ اما خدا کند اینقدر از انجام تقاضای مخدره بنده را در ردیف ملحفین خیراندیش قرار ندهد.و اما از اینکه دوستان را نوید میدهد که ممکن است‏ پاییز تهران را با قدوم مبارک مبدل به بهار فرمائید غایت آرزوی بنده است و امیدوارم‏ وسائلش فراهم شده و درک فیض حضور عالی را بنمائیم در صورت تشریف فرمائی بمشهد استدعا دارم لطفا احساسات بنده را خدمت دوستان گرامی مخصوصا آقایان حاج- ملک یونسی و سودآور ابلاغ فرموده متشکرم نمائید،همیشه برای اجرای خدمات جنابعالی‏ آماده‏ام.

تصدقت ارجمند 24 شهریور 1308

از تهران به مشهد

ارجمند عزیزم مرقومه شیرین تو را زیارت کردم و دست و پنجه نمکین تو را ستایش‏ میکنم که در هر مورد بنوعی از دور و نزدیک قلب مرا نوازش میدهی،اما همانطور که گفته‏ بودی خیلی برای من جای افسوس است که بخت این را نداشتم که از حسن اتفاق مأموریت‏ تو بخراسان استفاده نموده از معاشرت و مصاحبت تو بعد از این مدت طولانی اشتیاق کسب‏ فیض نمایم،اگرچه امسال هوای مشهد قدری بنده و ناسالم است و برای مزاج علیل تو چندان مناسب نباشد معهذا در این سفر یقین دارم که دوستان و معاشرین بهتری آنجا خواهی داشت که در هیچ جای دیگر از این نوع پیدا نمیشود.ایکاش من آنجا و در میان‏ جمع شما بودم و از آن همه صمیمیت و یگانگی که در این حدود نمونه‏ای از آنهم یافت‏ نمیشود بهره‏مند میشدم،اگر در دنیا سعادت و زندگانی است همان زندگانیهای محدود و محافل کوچک خودمان است که بود،مطلب همان است که پیشوایان اخلاقی ما فهمیده در این هنگام قاضی عسگر از او خواست که ساکت باشد.بالاخره عرابه برای‏ سوار شدن محکومین آماده گردید.فرگوس بیدرنگ به عقب برگشت و ویورلی را در آغوش‏ گرفت و گونه‏هایش را غرق در بوسه نمود.سپس آهسته و وقار داخل عرابه شد و سر جایش نشست.ایوان هم بدون درنگ در کنارش قرار گرفت و در حالیکه فرگوس با ادوارد آخرین وداع را می‏گفت و با بدرقه‏کنندگان بدرود میکرد صفوف انبوه سربازان‏ عرابه را در میان گرفتند و درهای آن بسته شد و بلا فاصله کاروان مرگ به حرکت آمد. نیروهای محافظ در دو طرف عرابه براه افتادند.دیری نپائید که کاروان به دروازهء قلعه رسید.در اینجا لحظه‏ای توقف داده شد.سکوت مرگباری در فضای قلعه طنین‏ افکند.بدستور حاکم قلعه تشریفات نظامی خاص انجام گردید فرمانده لشگری محکومین‏ را به مقامات کشوری سپرد.کلانتر به برافراشتن پرچم ملی فرمان داد.بی‏درنگ‏ پرچم انگلیس به اهتزاز درآمد و افراد لشگری بحالت خبردار ایستادند آنگاه کلانتر با فریادی گوشخراش بانگ برآورد:

جاوید باد جرج پادشاه انگلیس.

فرگوس که تا این لحظه در جای خود آرام نشسته بود و مراسم را مینگریست‏ بناگاه بپای خاست و در درون عرابه بحالت خبردار ایستاد و با آوائی که میدان‏ کارلایل را به لرزه درآورد فریاد کشید:

زنده باد جمیز پادشاه انگلیس.

این آخرین کلماتی بود که ویورلی از دهان فرگوس شنید.

بودند و آنچه در این خصوص گفته‏اند شما بخوبی دانسته و تفسیر میکنید و بهترین تفسیرها آن بود که آن شب آخر در منزل فرخ کردید و من هنوز در تحت تأثیر آن هستم،شیخ‏ محسن چند روزی است که از اصفهان برای معالجه آمده است گویا خیال دارد با مرض قندی‏ که پیدا کرده‏اند با افسر تأسیس شرکتی نموده و کارخانه قندسازی دایر کنند و روی کله‏های‏ صادراتی آنهم قرار شده است این شعر را بنویسند:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله میرود

از رفقای اینجا هم خبری ندارم بندرت و باختصار برای بنده کاغذ مینویسند،گویا این روزها کار شعبه خیلی رواست و آقایان چیزی شنیده‏اند که خاموش شده‏اند.

قربانت مؤید ثابتی